

ادبیات تنهایی

پس از به وجود آمدن مدرنیته و استقرار انسان محوری به عنوان پایه و اصل اساسی آن، فردگرایی به تقدیر تاریخی بشر تبدیل شد.



پس از به وجود آمدن مدرنیته و استقرار انسان محوری به عنوان پایه و اصل اساسی آن، فردگرایی به تقدیر تاریخی بشر تبدیل شد. این تغییرات همزمان بود با انقلاب در همه چیز از علم و سیاست گرفته تا ادبیات و هنر. به همین دلیل با شکل گیری رمان جدید با اثر سترگ سروانتس دن کیشوت می توان تنهایی را به عنوان شرایط انسان جدید در این رمان دید. دن کیشوت خود انسانی تنها در میان تغییرات جامعه بود.

او که دل بسته قهرمانی های رمانس ها بود، با همان هیات و ذهن وارد جهانی شد که دیگر فضای آن نوع از ادبیات را بر نمی تافت و انسانی چنان دل بسته قهرمانی ها را مجنون می دید و تمسخر می کرد. اثر دیگری را که می توان نام برد ترایسترام شندی است.

شخصیت این رمان نوشته لارنس استرن نجیب زاده ای است که به گفتن عقاید خود می پردازد و مدام با پراکنده گویی داستان اصلی را عقب می اندازد.

از دیگر شخصیت های تاریخ ادبیات که می توان تنهایی را به شکلی عمیق و اثرگذار در او دید آنا کارنیناست.

زنی که به واسطه عشق عجیب و سودایی اش در جامعه پذیرفته نمی شود و با تنهایی دست و پنجه نرم می کند.

این رمان نوشته تولستوی در وصف شرایط عجیب آناکارنینا آنقدر دقیق است که می توان به درون تنهایی او رفت و در عین حال با فاصله ای منطقی هیچ گاه او را بر حق ندانست و تنها به واسطه عنصر تنهایی او را درک کرد و شناخت، اما تنهایی تلخ بشری خاصه در جهان مدرن بروزی تکان دهنده تر از آنچه در آثار داستایفسکی داشته است، نمی توانست داشته باشد.

در آثار او انسان در نهایت تلخی و تنهایی دیده می شود، برادران کارامازوف، جنایت و مکافات، شب های روشن و... همه انسانی را در میان همه آسیب ها و فشارهای تنهایی هراسناک نشان می دهد.

توماس هاردی، نویسنده شهیر انگلیسی و خالق رمان [171#'جود گمنام](#)؛ با واکنش های خصمانه شدیدی از جانب خوانندگان و منتقدان دوره ویکتوریایی روبه رو شد.

در این رمان، وضع ناگوار زندگی انسان در ابعاد مختلف، از جمله یاس، اندوه و تنهایی را نشان داده است. اساسا جود، زندگی بسیار دلگیر و محزونی دارد و مرگ فراموش نشدنی فرزندان به اندوه او می افزاید. شخصیت های رمان همانند خرگوش به دام سرنوشت گرفتار شده اند.

جود نماد مضمون غم انگیز انسان و وضع ناگوار اوست. هاردی او را [171#'عروسک خیمه شب بازی](#) بیچاره؛ می نامد و در نامه ای به دوستش اظهار می کند که جود نشان دهنده تفاوت بین زندگی ایده آلی است که انسان آرزویش را داشت و زندگی محدودی که مجبور است آن را داشته باشد و این تراژدی آمال برآورده نشده است.

در واقع جود در تنهایی خود اسیر سرنوشت است یا می توان گفت تنهایی اش آنقدر به تقدیر تنیده شده که می توان او را با تنهایی تقدیری شخصیت های تراژدی مقایسه کرد.

اشتفان تسوایگ، نویسنده معروف اتریشی در داستان [171#'بیست و چهار ساعت از زندگی یک زن](#)؛ تعارضات روانی زن میانسالی را به گونه ای نشان می دهد که تنهایی اش سبب حوادثی شگفت می شود و سرانجام، او می تواند با بیان آنچه روحش را همواره آزار می داد، آرامش خود را به دست آورد.

در داستان [171#'شب رویایی](#)؛ قهرمان داستان یک مرد است. حالات روانی این اشراف زاده گویای آن است که وی با از دست دادن نزدیکان خود و خیانت دوستش، از زندگی دلزده شده است، دیگر هیچ چیز برایش لذتبخش نیست و احساس تنهایی

می کند.

او در شبی رویایی به زندگی بازمی گردد و با تأثیرات مثبتی که می گیرد از حالت بی تفاوتی نسبت به دیگران خارج می شود. تساویگ، در داستان های خود می خواهد از اسرار عمیق روان آدمی پرده بردارد و تأثیر همدردی را روی انسان ها نشان دهد.

تنهایی ممکن است ناشی از دلایل عینی باشد، مشابه رابینسون کروزوئه که بر اثر حادثه ای عینی به چنین سرنوشتی دچار شده است، اما از سویی دیگر ممکن است به علل ذهنی و ضرورت درونی انسان تنها باشد، مانند گریگور ساما قهرمان داستان 171#“مسخ؛ کافکا یا یوزف کا، در رمان محاکمه یا قهرمان داستان مرگ در ونیز نوشته توماس مان و خیلی شخصیت های دیگر که به سبب پیچیدگی های روحی و فلسفی دچار تنهایی هستند، اما این تنهایی ها می تواند به منزله یک بخش یا مرحله ای از اوج و فرود حیات یک جامعه باشد.

تقدیر چنین افرادی پاره ای از شرایط ویژه اجتماعی یا تاریخی است. در کنار و در ورای تنهایی آنان، زندگی همگانی، جدایی و وضع تراژیک سایر افراد بشر فهمیده می شود، کوتاه سخن این که در خیلی از مواقع در آثار مدرن، تنهایی شخصیت رمان ها تقدیری اجتماعی است و الزاما یک وضع و ایستمان جهانشمولی بشری نیست.

هایدگر وجود بشر را 171#“پرتاب شدگی به زندگی؛ توصیف کرده است. این گفته به این معناست که بشر نه تنها اساسا ناتوان از برقراری روابط با اشیا و اشخاص بیرون از خود است، بلکه تعیین اصل و هدف وجود بشر نیز امکان ناپذیر است.

ویرجینیا ولف، نویسنده بزرگ مدرن معتقد بود ارتباط اساسا امری ناممکن است و انسان از آن جهت که انسان است تنهاست چراکه هیچ گاه کامل توسط دیگری درک نمی شود. این نگاه با وجود غلظت بدبینانه نشانی از وضع حاصل از فردگرایی مدرن است که آدم ها را از هستی، طبیعت و خود جدا افتاده کرده است.

اما یکی از جذاب ترین گونه های ادبی غربی که در آن تنهایی ظهور و بروزی جذاب و دوست داشتنی دارد، گونه رمان های معمایی و پلیسی است.

شرلوک هلمز یکی از تنهاترین کارآگاه های جهان است. تنهایی بی نظیر او با آن پیپ و ویالان، آن اتاق نقلی و تنها دوستش واتسن، در اذهان علاقه مندان به این گونه رمان ها مانده و تبدیل به یک فرهنگ شده است. مجموعه کتاب های ماجراهای شرلوک هلمز نوشته آرتور کانن دوئل، شاهد مثالی از یک نابغه تنهای دوست داشتنی است.

در مورد نمونه های عامه پسندتر هم این تنهایی قابل پیگیری است برای نمونه می توان به هرکول پوآرو اشاره کرد. این شخصیت در کنار خانم مارپل دیگر کارآگاهی که آگاتا کریستی خلق کرده هر دو به نوعی تنها هستند، هم در شکل بودن و شخصیت شان و هم در زندگی اجتماعی خود.

هرچند که دستیارهایی هم دارند، اما این چیزی از تنهایی آنها کم نمی کند. البته این گونه هم در درون مدرنیته و ادبیات مدرنیستی تعریف می شود و توسط بسیاری از نظریه پردازان و منتقدان ادبی و فرهنگی نمادهایی از فرهنگ و زندگی مدرن هستند.

اما فارغ از این مثال هایی که همه برآمده از جهان جدید بوده و انقلابی در ادبیات داستانی محسوب می شدند، می توان نمونه هایی را مثال زد که البته در آنها هم با تنهایی روبه رو هستیم ولی نه در معنا و دریافت مدرن.

برای مثال درباره تنهایی ادیپ یا آنتیگون دو شخصیت تراژدی های سوفوکل، نمایشنامه نویس یونان باستان چه می توان گفت؟ سوفوکل در ادیپ شهریار، آنتیگون و دیگر آثارش شخصیت های بشدت تنها را با تمامیت و یگانگی تراژدی نمایش می دهد، اما تنهایی آنها نه جدا افتادگی اجتماعی است و نه محصول جهان معنابخسته و بی تکیه گاه، بلکه محصول بی پناهی تراژیک انسان در برابر تقدیری از پیش تعیین شده است. سرنوشتی که انسان را زخم خورده و ناتوان در برابر قدرت خود، تنها و وامانده رها می کند.

تنهایی هملت و مکبث شخصیت های دو تراژدی شکسپیر با همین عناوین هم برآمده از تنهایی انسان در برابر تقدیری بزرگ تر از اراده فرد است.

تنهایی در برابر تقدیری که آنها توان تغییر و شکست آن را ندارند. مسأله اصلی تراژدی ها این است که اتفاقا انسان اگر در برابر سرنوشت اش ایستادگی کند بیشتر تنها و تک افتاده می شود و با پذیرش تقدیر است که می تواند همنشین با سرنوشت و طبیعت تقدیر دچار تنهایی عظیم و تلخ تراژیک نشود.

